

Paseamoy

باسمہ سبحانہ

الحمد للہ رب العالمین سالہ کذا نمونان روز بلن قاری استعداد

یہم میر سانسیم

فارسی آموز



حصہ اول

کہ اوپت ریب فاضل لیبب جناب مولوی محمد محی الدین
اسٹنٹ پروفیسر عربی و فارسی میو سنٹرل کالج الہ آباد

تالیف فرمودہ اند

بماد مارچ ۱۸۹۹ء

در طبع انوار احمد علی الہ آبادیو طبع پوشید

قیمت فی جلد

دفعہ سوم ۵۰ جلد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
حَامِدًا وَ مُصَلِّيًا وَ مُسَلِّمًا

مکالمات

مکالمه اول

السلام علیکم۔ وعلیکم السلام۔ خوش آمدید۔
شادمانم گردید۔ خیالے مشتاق دیدار شما بودم۔
مدتی است اینجا استم خدمت شما مشرف شوم
و لے نجات مساعد شد۔ احوال شما خوب است۔
از لطف شما۔ التفات شما کم نشود۔ کمال اخلاص
دارم باشما۔ تبر بابت شوم۔ دور است گردم

تاج سرم هستید - حالا منحص می شوم - باین زودی
 تشریف می برید - زحمت کشیده اید چیزے توقف
 نکنید - مدتی است مدید باراد شما شرف ملاقاتم
 اتفاق نیفاد بے او هم زین سبب خاطر آزدگی دارد -
 و چند روز قبل ازین احوال شما می پرسید - احوالش
 چه طور است - احوالش خیلے بد است - ناخوشی مهلک
 دارد - بنده واقف نبودم و الا بعیا و تشش رفته بودم -
 اگر تدم رنج بر نموده بعیا و تشش پائید از دیدار
 شما بغایت مسرور می شود - بچشم فردا اگر فرصت
 باشد بے تخلف بدیدش می آیم -
 مکالم دوم

درس زبان فارسی میخوانید۔ بلے یک ہفتہ است
 کہ شروع بہ درس کردم۔ معلم شما کیست؟ مرزا
 وصال نامے شیرازی است۔ زبان فارسی را می پسندید
 بلے خیلے می پسندم و بزبان ترکی ترجیح می دهم۔
 فے الحقیقت زبان فارسی بزبان ترکی ترجیح دارد۔ بعلت
 اینکه ملاستے کہ دزبان فارسی است زبان ترکی آن ملاحظہ
 ندارو۔ و دیگر اینکه زبان فارسی آسان تر است از زبان
 ترکی۔ برائے مبتدی ہمہ زبانہا مشکل است۔ بلے
 ولیکن تلفظ فارسی در پندارم چندان اشکالے ندارد
 این زبان برائے سیاحان خیلے نافع است باخصوص
 از برائے آنانکہ در ممالک ایران بہت تجارت می روند۔

مکالم سوم

النفقات من موده یک قلم براس بنده تراشید
 پنجم اما یکے امروز صبح براس شما تراشیده بودم
 چه شد خوب نیست همین که دو کلمه نوشتم نوکش
 بشکست - این را به بینید چه طور است - این خیلی خوب
 است - خط شما بهتر شده - حالا خیلی بهتری نویسی
 مرکب شما پر غلیظ است قدرے آب باید ریخت - اگر
 آب بریزم پر سفید می شود - عیب ندارد - اگر زحمت
 نباشد کتابم لطف فرمائید - کتاب شما کجا است -
 اینک پہلو کے شما نماودہ است - درس خود را روان
 کرده اید - نہ ہنوز - از برش باید کرد کہ محتاج تاویپ

استاد لشوید بالراس والعین بچنین می کفیم -

مکالمه چهارم

نکای ورق کاغذ به بندہ التفات بکنید بالراس والعین -

اما چنانچه کاغذ می خواهید - کاغذ سفید برای تحریر و مراسله -

می خواهم بخدمت پدرم عرض کنم - این کاغذ توسط کس

خواهید فرستاد - توسط چاپار کار می - بندہ هم

کاغذ نوشته ام التفات کرده و این نیز بچاپار تسلیم

فرمائید بسیار ممنون می شوم - بچشم امانت طریقه امروز

به بندہ بدید - زیرا که چاپار ولایت امروز روانه می شود -

بسیار خوب - همین وقت خدمت شما می فرستم -

صندل مال بعضی استقبال محاوره حال من شایع ہے ۱۱ بعضی ذاک ۱۲

خیلے خوب - خدا حافظ شما باشد - مرحمت شما کم نشود - عمر
 شما زیاد - و انشاء اللہ تعالی ملاقات میسر خواهد شد -
 منظر شما می باشد - چه وقت مشرف خواہید کرد - انشاء اللہ
 تعالی ہمین کہ نماز عصری گذارم حاضر می شوم -

مکالمہ پنجم

شنیدم کہ باغ شما بسیار خوبی دارد - اگر سیل داشته
 باشید برویم تماشايش بکنیم - کدام طرف واقع
 است - آن طرف این کوشک واقع است و بجانب دریا
 مشرف است - بہتر روید - بحقیقت باغیست دلکش
 و فرحت انگیز خیلے وسعت دارد - چہ فرمائید و جنب
 باغ شما خیلے کوچک است - بلے راست میفرمائید

باغ بندہ وسیع تراست و لیکن صفای باغ شمس اندارد۔ این ہمہ
 گلہا از کجا است۔ اینہا ہمہ گل فرنگی است۔ بچہ وسیلہ
 اینہا را بدست آورده آید۔ دوستے دارم وقتے کہ از لندن
 مراجعت کردہ تخمینہایش برائے بندہ آورده۔ کاشکے تخم آنہا
 را برائے سال آئندہ نگاہ میداشتید۔ البتہ نگاہ خواہم داشت
 و ہر قدر بخواہید بشما خواہم داد بسیار ممنون می شوم۔
 حیث کہ این باغ آب کم دارد۔ بلے این گلہا از شدت
 حرارت ہوا کے این دیار اقتضائے آن می کند
 کہ ہر روز دفعہ آب دادہ شود خیلے راہ رفیتم
 خستہ شدہ ایم۔ اگر میل دارید بگویم ندے کنار
 این نہر بگسترانند تا قدرے استراحت بکنید۔ خیلے

خوب۔ التفات شمار یاد۔

مرکلمہ ششم

اگر فرمائید چائے بیاورم۔ خیر لطیف شمار یاد ہونے
وقت چائے نشہ است۔ چہ می فرمائید۔ اصل
وقت چائے حال است۔ اگر چنین است بفرمائید بیاورند۔
بچھا سماء را آتش کنید۔ بحقیقت چائے خوردن و قلیان
کشیدن در کنار آب خجل لذت دارد۔ بلے
خصوصاً وقتی کہ اطراف نہر از گل و ریحان مشحون
باشد۔ چائے حاضر است میل فرمائید۔ چائے
بسیار خوب است۔ از کجا بدست آورید۔ این
از ماسکومی آورند۔ دو کتے دارم ہر سال برائے

بندہ قدرے می فرستد۔ درین جا این طور یافت نمیشود۔
 مرخص می شوم۔ باین زود می تشریف می برید۔ بلے
 دفع زحمت می کنم۔ استغفر اللہ راحت است۔
 مشرف ساختن زحمت کشیدید خیلے ممنونم گردید۔
 زحمت دادم لطیف شما زیاد۔

مکالمہ بیفت

اے دوست عزیز احوال شما چه گونه است۔ ازدولت
 شما خوب است۔ مدلتے است مدید بندہ را بحضور
 شریف سرفراز فرمودید۔ سبب کم التفالی شما
 در حق بندہ چه چیز است۔ آخر میدانید که بندہ شما ستم
 و اراوت باطنی من در حق شما بحد کمال است۔ سبب

نیامدن بندہ کثرت مشغلہ بود والا دقیقہ از محبت شما
 کم نگردیدہ۔ می گویند کہ فلان از شیراز مراجعت کردہ
 است۔ بلے بندہ ہم شنیدم۔ شما کہ با او خیلے
 دوستی دارید مگر بدیدن شما نیامدہ۔ بلے با ہم
 خیلے محبت داشتیم اما مدتی است کہ دوستی ما
 بہم خوردہ است۔ باعث منقطع شدن دوستی شما
 چه شدہ۔ خود من نمی دانم روزی برسمت دیگم
 بیدیش رفت۔ بودم و چند آنکہ اطہار محبت کردیم
 التفات نمی نکرد۔ زان وقت تا حالانہ من بدیدن او
 می روم نہ او بدیدن من می آید۔ آخر باعث بردوش
 دانستہ اید یا نہ۔ خیر نہ انم۔ و در پے ہم نشدم کہ بدانم جالوقت

تنگ است والا حکایتی که از و بر سر آمده بخند دست
 عرض می کردم - هنوز دیر نشده است حالا نقل بکنید
 خیر دیر شده است - باید خانه بروم مخصوص بفرمایید -
 تشریف می برید - بے انشاء اللہ تعالیٰ عنقریب ملاقات
 میسر خواهد شد - خدا حافظ شما باشد - اگر چنانچه
 فردا بعد عصر شغل نداشته باشید تشریف بیاورید
 چای را اینجا میل بفرمایید منت دارم بچشم فردا
 نیم ساعت بغروب مانده به خدمت خواهم رسید -
 خدا حافظ شما باشد -

مکالمه ششم

دیروز وعده کرده بودید سرگذشته که میان شما

و فلان کس اتفاق افتاده است نقل بکنم بے وعده
 کرده بودم و وعده خود را وفا نخواهم کرد - گو شتم باشماست -
 یارادر مرزا آشتیانی وارید - مکر و دیش و لیکن با او هیچ
 معاشرت ندارم - می گویت در خیله خوب آدم است -
 بے بسیار آدم خوبی است لیکن بسیار بے استقامت
 و از قوه ممیزه - بے بهره است - چرا فرمودید که از قوه ممیزه
 بے بهره است - بعلت اینکه آدمی که از قوه ممیزه بے بهره
 نباشد بدون سبب دلیل قوی با دوست دیرینه قطع
 محبت نمی کند - چنانچه شاعر گفته است
 زدوست دوست زخبد هیچ تقصیر
 اگر بر خبد و گوید که دوستم غلط است

البتہ چنن است اما کیفیت را نقل بفرمایید۔ مرزا
 کنیز کے داشت گل غنچہ نام و بندہ ہم مسافر تا در خانہ
 ایشان متوقف بودم۔ دوسہ دفعہ دیدمش صند و قچہ مرزا
 را باز کردہ مقدار پولے برداشتہ در خفیہ بہادر خود
 می داد۔ این فعل شنیعہ او اظہار نکردم و پولے بمرزا گفتم
 کہ بعضے کسان خانہ شبہ در حق کنیزک دارند تا شاید
 متوجہ افعالش شدہ از واقعہ نامر ضیہ خود را مصئون دارو۔
 او بیچ جوابم نہاد اما کنیزش را استفسار کیفیت نمود
 و شدت بلا منتش کرد۔ آخر الامر کار باین منجر شد کہ گل غنچہ
 خود را از تقصیر بری کرد و مرا متہم ساخت کہ فلان کلید کے
 دارد و خودش صند و قچہ را باز کردہ پول برمی داشت

مرزابدون تحقیق بحرف کینز کش اعتماد نموده ازین
 روگردان شده است. حقیقت مرزانی عجیب است
 اما این گونه کیفیت دلیل قومی برین است که بقول حکم
 کار باید بست که گفته اند از معاشرت جاہلان احتراز واجب
 است و از صحبت نااہلان بقول سعدی
 ز جاہل گیرند چون تیر باش نه آسینختہ چون شکر شیر باش

مکالمہ نہم

این روز ما عزیمت مملکت فرنگ دارم ایام مفارقت رسید
 امید دارم کہ سفر شما بطول نخواہد انجامید انشاء اللہ تعالیٰ
 بیچند ماہ فیض ملاقات میسر خواہد شد چہ روز خواہید رفت و چہ وقت
 تشریف می برید ارادہ ام چنانست کہ روز پنجشنبہ

وقت عصر مرخص شوم۔ ازروے میل خود تشریف می برید
 یا اینکه از طرف دولت مامور شدید۔ خیر ازروے میل و
 رغبت نمی روم زیرا که سفر کردن بدم می نماید اما سرکار
 اقدس حبت خریدن بعض چیزها مامور فرمودند۔
 خوشا بحالتان کاشکے جابے شما بودم۔ بہترین شہر ہمارے
 فرنگ لندن و پاریس است۔ سیاحت خواہید کرد
 تماشا خواہید نمود۔ انچہ سیاحان مذکور می نمایند
 لندن از پاریس خیلے بزرگ است۔ اما پاریس بوجہ
 خوش اسلوبی عمارت و پیکی کوچہا و خصوصاً باعث ال
 ہواش بر لندن ترجیح دارد۔ می گویند در پاریس بسید
 گرانی است۔ مے اما در لندن گران تر است۔ می گویند

کہ از لندن توسط کشتی دھانی پچھار ساعت بہ بندر گاہے
 می رسند و از آنجا از دوسے راہ آہنی بہ پنج و شش ساعت
 بہ پاریس می رسند پس ازین قرار بدہ ساعت از لندن
 بہ پاریس میتوان رفت۔ حالاکہ چنین است بعد از اتمام
 ماموریت از لندن حرکت کردہ بتماشائے پاریس
 خواہم رفت۔ و از آنجا کہ معاودت می کنم بہ قسطنطنیہ ہم
 روزے چند متوقف می شوم۔ و می خواہم کہ وقت
 بازگشت مصر را ہم تماشا بکنم۔

مکالمہ دوم

قماش لندن وارید۔ بلے دارم۔ چہ جنس قماشیں فرمائید۔
 قماش بریشمی منخواہم چہ رنگ باشد۔ ہمہ را نشان

بدیدید - هر کدام را به پسندم میگویم - بسیار خوب - اینک
 تخمیناً دو صد ثوب ازین قماش دوازدهم بهین ده ثوب
 مانده است - مابقی بفروش رفته - پس ازین قرار معلوم شد
 که امر تجارت و کار بار ثمان رونق دارد - نه صاحب تجارت
 بآن طور که تصور فرموده اید رواج ندارد - لیکن این اوقات
 این قماش هر کس میخواهد - ذرع این را بچند می دهید - تا حال
 از قرار ذرع بهشتش روپیه فروخته ایم - لیکن شنباه پنج و نیم
 روپیه میتوانم بدهم خیلے گران است - اگر از قرار ذرع
 به پنج روپیه بدیدید نصف ثوب می گیرم و پویش میدهم
 چنین می دانم که نصف پشتم و نصف ریشتم است

۱۷ ثوب بهین تھان ۱۲

استغفر الله سو گند میتوانم بخورم که ابرشتم خالص است
 بهر شما که یک موی پشتم ندارد - بسیار
 خوب - نصف ثوب بریده وقت عصر بمنزل بفرستید -
 پولش را در اینجا التفات می کنید یا اینکه بجا مل تسلیم
 بفرمائید - نه پولش را اینجا الان میدهم - چیزی
 دیگر بفرمائید - خیر - امروز پول زیاده خرج کرده ام
 روز دیگر خواهم آمد - اختیار با شماست -
 دکان از خودتان است -

مکالمه یازدهم

استدعای از شما دارم در حق بنده التفات
 بکنید - آنچه از دستم برآید در حق شما بیج وجه مضایقه

نخواهم کرد - به بینم چه خدمت از بنده خواهید خواست -
 بنده اینجا آمده ام که تجارت بکنم - چونکه تازه وارد این
 مملکت شده ام و با کسی آشنائی ندارم از شما توقع دارم
 که از چگونگی امور تجارت مطلع ام سازید - از کدام امور
 تجارت می خواهید که آگاه شوید - اگر تا جرے
 با امتعه اینجا بیاید آنرا نقداً بسهولت می تواند بفروشد
 یا نه - چون این اوقات تجارت قدرے کساد دارد و
 تجار ما چندین صاحب دولت نیستند مشکل
 می دانم که امتعه زیاد کیجا نفقداً فروخته شود - چه قسم
 امتعه در هفت بسهولت فروخته می شود -
 امتعه فرنگ و با مخصوص امتعه لندن - امتعه که در اینجا

خوب بفروش می رود تفصیل فی الاست - پارچہ ہائے
 ہر قسم و سازاقتہ کارخانہ ہائے لندن کہ دیرین مملکت
 ہندوستان مرغوب اند - اسباب چائے خوردنی و ظروف چینی -
 ساعت ہائے طلا و نقرہ - زنجیر ساعت - آئینہ بزرگ
 و کوچک و دیگر اسباب زینت و تجمل و غیرہ -
 مالیکہ از ہند برون می توان بر دین ست - گندم - کنجد
 تخم کتان - و پنہ - و چرم ہائے گاؤ و گوسفند و غیرہ -
 ازین شرح و بیان کہ فرمودہ اید بسیار ممنونم کہ وہ اید -
 و حقیقت بسیار زحمت کشیدہ اید - راحت است نہ زحمت
 و اگر مطلب دیگر داشتہ باشید بلا تامل بفرمائید -
 زیادہ ازین زحمت دادن مروت نمی دانم مرخصم فرمائید -

التفات دارید۔

مرکالمہ دوازدهم

بندہ می پندارم کہ شما کمر سفر برو بجز طے فرموده اید
 و اطلاع دستی از آن حاصل کرده اید۔ پہلے دوسرے
 دفع سفر ہندو ایران کردہ ام اما ہیچ وقت
 در بند این نشدم کہ بطور درست حالات این
 ممالک بدانم۔ جائے کہ مرکب آہنی نیست روزے
 چند فرسخ راہ می توانند طے بکنند۔ پنج و شش فرسخ
 باسانی می توان طے کردن۔ در مملکت ہند راہ کمال
 امنیت دارد۔ اما در ممالک دیگر بے قافله راہ رفتہ نمی شود۔
 ہر گاہ کہ با قافله مسافت طے کنند در بین راہ ہر

لا
بہمی
تیم

استراحت چادر بنند۔ پس ازین قرار سیاحانے
 کہ در فصل تابستان با قافلہ راہ می روند باید کہ ہمراہ
 خود چادر داشتہ باشند۔ بلے چادر خیلے ضرور
 است زیرا کہ اگر چادر نباشد در صحرای تاب
 حرارت آفتاب نمی توانند کرد۔ این را ہم باید بدیند
 کہ در فصل تابستان قافلہ وقت شب راہ می رود
 و ازین رہ گذر سیاحان خیلے رحمت می کشند۔ اگر
 قافلہ در صحرای توقف نماید زاد و چیز ہائے ضروری
 را چگونه بدست می توان آورد۔ این چیز ہا را بدست
 آوردن بغایت آسان است زیرا کہ قافلہ ہمیشہ در
 نزدیکی دہے توقف و مکث می نماید۔ درین دہات انجہ

برائے خوراک آدمی لازم می شود سمہ جافراوان است -
 از قبیل گوشت و تخم مرغ و روغن و شیر و نان و غیره -
 و برائے اسب و رم گاه و جو همه جاسید می شود -
 تا جرے کہ بخوابد مال خود بمملکت ایران ببرد علاوه
 خرج حمل و نقل خرج دیگر از مالش میگیرند یا نه - بے ہر گاہ
 بخاک ایران رسید می موافق معاہدات تجارتی
 منعقدہ میان دولت ایران و دولت انگلیس و بھوکر
 از قمرار فی صد پنچ میگیرند - سوائے این بھوکر دیگر
 مطالبہ نمی شود - مملکت ایران از ہندو سعت و اریا خیر
 مملکت ایران در ایام قدیم بغایت وسعت داشت -
 لیکن این اوقات وسعتش خیلی کمتر شدہ - آب و ہوا

۳۳
 جگہ

ایران چه طور است۔ آب و ہوا کے ایران خیلے مختلف
 است۔ اکثر جاہا گرم است و در بعضے جاہا حرارت شدت
 دارد و جاہا کے دیگر سرد است یا معتدل۔ فصل تابستان
 در طهران حرارت ہوا بغایت شدت است بنوعی کہ
 اعلیٰ حضرت ہلو شاہ آن سر زمین با اعیان دولت
 و ربذ و فصل بہار شہر را ترک کردہ در دامن کوہ البرز
 منزل و سکنے می گیرند۔ و در شیراز حرارت ہوا
 ازین بیشتر است۔ میگویند باد شاہ ایران خیلے
 خوب باد شاہ ہے است در حق غربا منتہای التفات
 را مبذول می نمایند۔ و سخاوت زیادہ دارند
 و از ارباب و الشمن دانند۔

اقوال منفیه و حکایات پسندیده

قول ۱-

از حکمی پرسیدند عقل مرد را بچه باید شناخت
گفت بیک از سه چیز یا رسول او یا کتابت او یا
به تحفه و پدیه او - بدستیکه رسول بجای خود اوست
و کتابت بجای نطق و زبان اوست و تحفه علامت
بهمت و سخاوت اوست - پس از گوی و بدی این سه
حال صاحب آنها معلوم می شود -

قول ۲

حکما گفته اند هرگاه دو امر رود و یکی اعتماد او باشد

حاضر نیست که با او مشورت کنی پس اجتناب کن
 هر یک از آنها را که هوای تو بآن باشد زیرا که
 هوای تو حکما دشمن عقل است۔

قول ۳

از فشانخورت پرسیدند سبب چیست که علما اغنیا را
 احترام می کنند و نزد ایشان بیشتر دوستی نمایند
 و اغنیا کمتر علمای ملاقات می کنند حکیم گفت سبب
 آنست که علما فضیلت اغنیای را می دانند و اغنیا مرتبه
 علم و فضیلت علمای را نمی دانند۔

حکایت ۳

شخصی بخانه یکی از اغنیا آمد و لقمه نان طلبید۔ الخانه

گفتند ہنوز نان نہ پختہ ایکم۔ گفت قدرے سوپن
 بہن وھید۔ گفتند سوپن بہم نمی رسد۔ گفت قدرے
 آب بہن وھید بیا شامم۔ گفتند ہنوز سقا آب
 نیا ورودہ است۔ گفت اندکے روغن بدھید
 تا بر خود مالیم۔ گفتند روغن نداریم۔ فقیر گفت ہر گاہ
 ہچ ندارید بیا ئید تا با اتفاق بگدائی برویم۔

حکایت ۵

دربان نوشیروان عرض کرد کہ یکے از اعراب بدرگاہ
 آمدہ خواہش وارو کہ بشرف حضور شرف شود۔ نوشیروان
 اور اطلبید و فرمود کیستی و از کجایم آئی۔ گفت بزرگ
 اعرابکم۔ نوشیروان فرمود کہ بدربان گفتی مروے

عزیم و اکنون میگوئی بزرگ اعرابکم۔ آن شخص گفت
 بلے فروے بودم از عرب لیکن چون بشرف ملاقات
 سلطان رسیدم بزرگ اعراب شدم۔ بادشاہ را این سخن
 خوش آمدہ فرمود تا دہن اور از مر و اید پر کردند۔

حکایت ۶

گو سپندے بمکانے غایت بلند ایستادہ بود
 و بصر انگاہ می کرد اتفاقا گرگے از راہ می گزشت
 چون گو سپند گرگ را بدید آغاز دشنام باو نمود۔
 گرگ باو گفت ترا پارے آن نبود کہ مرا فحش
 بگوئی لیکن مکان تو ترا خاطر جمع نمودہ۔

حکایت ۷

سگے بدن بال آہوے می دوید آہو باو گفت چرا خود را
 ز حمت می دہی عبت بدن بال من شتاب کہ بہ من
 نخواہی رسید زیرا کہ من بر اے محافظت جان خود
 می دویم و تو بر اے دیگران۔

حکایت ۸

سالے نزد جماعت آمد کہ بخوردن مشغول بودند پس
 بایشان گفت اے بخیلان چیزے بہ من دہید۔
 ایشان گفتند چگونہ مارا بخیل گفتی۔ سائل گفت چہ پیشو
 اگر مرا بیک قرص نان دروغگو نماند۔

قول ۹

بزرگان ترک می گویند منراوار بہت کہ سردار لشکر

و پیشواے جنگ چند صفت از صفات حیوانات
 داشته باشد در شجاعت چون خروس در قوت
 مثل شیر و در حمله مانند گراز و در حیل و مکر مثل روباه و در
 صبر بر جراحت و مشقت چون سگ و در فراست و
 زیرکی مانند کلنگ و در خُزم و رُس و بهوش چون
 کلاغ و در غارت مثل گرگ۔

حکایت ۱۰

منصور عباسی روزی بیکه افسران سپاه گفت
 راست گفته اند سگ را اگر سینه باید داشت تا صاحب
 خود را پیرومی نماید امیر عرض کرد آنچه خلیفه می فرماید
 حق است لیکن احتمال دارد که دیگرے لقمه نان با و دهد

پس صاحب اگرزاشته تابع صاحب لقمه خواهد بود۔

حکایت ۱۱

یکے از پادشاهان سوار شده بر اسب میرفت شخصی
 باو برخورد چون نظر پادشاه باو افتاد فے الفور
 اسب او بغلطید و از اسب بزین افتاده بفرمود او را
 بقتل رسانند آن شخص عرض کرد گناه من صادر
 شده سبب قتل من چیست؟ پادشاه فرمود دیدن تو
 بر من نحس بود مردے سستی شوم۔ آن مرد گفت از
 دیدن من پادشاه بزین افتاد لیکن سلامت برخاست
 و من از دیدن پادشاه بقتل می رسم انصاف بدہ
 کہ ام یک از من و تو نحس شوم است۔ پادشاه بخندید

اور اعفو کرو۔

حکایت ۱۲

زادے بیزار رفت کہ متاع بخرو پس جمعے کہ حاضر
 بودند بصاحب متاع گفتند اے مرفلان زاهد است
 اور البشاس و با اوارزان بفروش۔ زاد
 خشم کرد و گفت آمد و ام تمام متاع این مرد را بزر بخرم
 نہ این کہ دین خود را بفروش۔

قول ۱۳

حکیمان گفتہ اند کسیکہ علم بکار و بزرگی ازان می چسند۔
 و کسیکہ زہد بکار و عزت می چسند۔ و کسیکہ احسان
 بکار و محبت بر می دارد۔ و کسیکہ فکر می کار و شمر آن

حکمت است - و یکدیگر و قاربکار دشمنان سلامتی است -
 و یکدیگر تکبر بکار دشمنان خذلان است - و یکدیگر حرص بکار
 دشمنان ندامت است - و یکدیگر طمع بکار دشمنان خواری
 است و یکدیگر حسد بکار دشمنان تعب و ناامیدی است -

حکایت ۴۴

یکی را از حکما گفتند چگونه در جمع مال میگوشتی و حال آنکه نود
 سال از عمر تو گذشته است گفت مردم بسیار
 و میراث از و ماند که دشمنان بخورند بهتر است از آنکه
 محتاج دوستان باشی

حکایت ۴۵

گویند یکی از علمای عالمی خود را کشتی نشسته بود و بریا

می زلفت - روزی بکلیح گفت چیزے از بخویدانی
گفت نه - بخوی گفت نصف عمر تو تلف شد - آفتاب
باد تندے وزید - پس دریا بهم خورد و اضطراب
و موج دریا کشتی را بتلاطم انداخت ملاح بخوی گفت
شنا میدانی - گفت نه - ملاح گفت تمام عمر تو رفت -

قول ۱۶

سقراط حکیم در اکل ثقیل می نمود و بسیار کم می خورد چون
از پرسیدند گفت بدرستی که خوردن برائے
زنده بودنست - و اما زنده بودن برای خوردن نیست
یعنی بقدریکه حیات را محافظت میکند باید خورد
خوردن برایستین فکر کردن است
تو در گمان که زیتل از بهر خوردن است

قول ۱۷

سقراط حکیم سکوت بسیار داشت و قلیل الکلام بود و میگفت
 خدا تعالی آفریده است از برای انسان یک زبان و دو
 گوش تا آنچه بشنود و برابر باشد با آنچه میگوید
 و دو گوش بداند و یکی تیغ زبان یعنی که دو بشنود و یکی بیش گو

حکایت ۱۷

گویند که ابراهیم بن اداهم را گفتند چرا با مردم آشنا
 نمی شوی و صاحبت نمیکنی گفت که اگر با کسی کمتر از
 خود مصاحبت بکنم بسبب جھل خود مرا اذیت میرساند
 و اگر بیشتر از خود ارفاقت کنم بر من تکبر کند و هرگاه مثل خود
 مصاحب شوم بر من حسدی برد پس مشغول شده ام یکسره

در صحبت اولاد در وصل و انقطاع و بانس او دوشسته نیست

حکایت ۱۹

بادشاه به پسر بزرگ^ش نوشته چرا نزد ما نمی آئی همچنانکه مردم
می آیند آن بزرگ در جواب^ش نوشت چیزی که من از دنیا نرو
مانیست که بسبب آن از تو برسم و از آخرت^ش چیزی
نزد تو نیست که بآن جهت بتوانم داشته باشم سو مرتبه^ش
تازه بهم نرسیده است که به تمنیت آن نزد تو بیایم و
مصیبت بر تو روئے نداده است که بتغیرت تو بیایم -
بادشاه با و نوشت - مصاحبت ما بکن که ما را نصیحت کنی -
بزرگ با و نوشت کسیکه دنیا را طلب کند ترا نصیحت نمیکند
و کسیکه آخرت را طلب کند با تو مصاحبت نمی کند -

حکایت ۲۰

آوردہ اند کہ صیادے درپے آہود وید آہو
 ترسان و از آن در غارے پناہ گرفت - شیرے
 آہو را دیدہ یغار در آمدہ شکش بدید - آن آہو با خود
 گفت و اے بر من کہ از خوف انسان کہ تخم و در
 دست کے اوتقاد م کہ او خوفناک تر از دست شکر
 بزور و زرنشاید و احکام قضا کردن
 نمی زید کسی را و قضا چون و چرا کردن

حکایت ۲۱

نقل می کنند کہ ز ^{سکس} تبه حالے پریشان روزگارے
 ماکیا ^{سکس} نے داشت کہ ہر روز یک خایہ زرین می ^{سکس} تھاوے

که موجب معیشت او میگردد و روزی آتش طمع در
 دل زن افروخت با خود گفت که اگر از خورش این بکیان
 قدری زیاده کنم چه عجب که هر روز ^{دو اند} دو خایه ^{در یک} نهند روزی
 از مقدار معمول خوراکش افزود چینه دان او پاره پاره
 گردید و بمرسع طمع راسه حرفت و هر سه تنی -

حکایت ۲۲

آهوی از تشنگی بی طاقت گشته آفتان و خیزان بر سر
 چشمه رسید که آتش از سطح زمین عمیق بود چونکه از شدت
 تشنگی بی تاب بود فی الفور فرو آمده آب خورد
 هرگاه قصد بالا آمدن کرد نتوانست که بر آید - رو بای
 او اند و گفت بسیار دیر می که راه بآیدن قبل

فرورفتن نشاختی - ع مرد آخرین مبارک بنده ایست -

حکایت ۲۳

حکایت می کنند که پیشه بر شاخ گاوی نشسته پنداشت
که من بروگران بارگشته ام گفت اے گاوا اگر مرد دشمن
نتوانی بارے بگو که پرواز نمایم - گاوا گفت که من هم از
نشتن تو آگاه نشده ام - و هم از پریدن تو آگاه نخواهم شد -

پیشه از گفتار خویش نادم گردید - سعدی فرماید قطع
چون نداری کمال فضل آن به که زبان در دهان نگداری
آدمی را زبان فصاحت کرد - جوزبے مغز اسبکساری

حکایت ۲۴

آوردند که درخت خارے از باغبان گفت که اگر کسی

مراد بستان نبشاند و آبپاری نماید و خدمت کند هر آنکه
 ملوک و سلاطین بمن عنایت نمایند و از گل و بارها بمن
 شادان و فرحان گردند. باغبان بخش زرینفیه اورا گرفت و در باغ
 نشاند و هر روزش دو بار آب می داد چون بالید شاخهایش
 منبسط گشته بدرنختان پر میوه گردانید و تخارهایش چنان
 منتشر گردیده که کسی اندرون بستان رفتن نتوانست
 و بستان که تریهنگا به بود نشیمن زراغ و زغن گردید.
 فی الحقیقت پرورش بدان موجب ضرر است به نیکان و کرم
 کردن بزناکسان ستم است بر کزیمان. سعدی فرماید
 زمین شور سبیل بر نیارد در و تخم عمل ضایع مگردان
 باران که در لطافت طبعش خلایق است در باغ لاله وید و در شوره بوم خس*

حکایت ۲۵

آورده اند که شیرے بردوگا و شاتدار حمله کرد بهر
 دو اتفاق کرده از شاتنهای خود او را دفع کردند شیر
 نتوانست که در میان آنها در آید با خود گفت با اینها
 فریب باید کرد که موجب فتحندی گردد از هر دوگا و
 برگشته وعده کرد که با اینها جنگ نکند اگر چه از یک دیگر جدا
 گردند هر دوگا و ان بدین سخن فریب خورده جدا گشتند
 جدا گشتن شان همان بود و در بدینش همان فی الحقیقت
 اتفاق و یکدیگر از بلاهای عظیم می ربانند و دشمنی
 و اتفاق موجب هلاکت و تباہی می گردد
 دولت همه از اتفاق خیزد بیدولتی از اتفاق خیزد

نصائح سودمند

۱- اقارب و احباب خود را بوجه حسن اکرام و احترام نماید
و در کارهای نیکو و اعانت و امدادشان کن که ازین نشو
رشته محبت و علاقه موت مستحکم و مضبوط گردد و بهم
در غیبت تو زبان توصیف کشانند۔

۲- از اشخاصی که خوشامد گوئی و چایپوس اند دوری
گزین و اجتناب کن که آنها در حالت فراغت یا تو
رهاقت کنند و در هنگام مصیبت از تو دوری گزینند۔

۳- خود را ضامن و قیل و چقالی مکن اگر چه آنکس محبوب
ترین احباب و نزدیکترین اقربا باشد۔

۴- هرگز از همسایه و دوستان خود وام گرفتن روا ندارد
بلکه از بیگانگان قرض کن چه پس از ادای آن دیگر بیاگو
نشود و گوش زد نکردد-

۵- از خویشان و دوستان وام گرفتن مودت را
خلل رساند و محبت را زیان آورد- و قرض آهنان نهند
بیگانگان ادا کردنش است-

۶- در ادای قرض ایفا عهده قرض است-
چه هر کس قرض خود را در مدت مقرر ادا بگذرد و نماند
کند در حقیقت دولت و ثروت دیگران را مالک و مختار
است-

۷- یکی از بزرگان مقتدر را با ضرورت دوست خود گیر

اولے در امور جزئیہ اور امتدع مباحث و اغلب اشیا
 و اجناس کم بہا نزد وے بہدیہ فرست و چون بحسب
 ضرورت چیزے گران بہا پیش کش او کنی چیزے
 انتخاب کن کہ پیوستہ در پیش نظر وے باشد و کہ
 مردم قدر شایستگی ترا ندانند۔ و حالت تو بہنگہ
 ماند کہ بے عصاب باشد۔

۸۔ در خدمتِ بزرگان عجب نزوانکسار۔ و باہمسران
 خوشخوئی۔ و بازیردستان مروت باہست۔ چہ
 از عجب بایز بزرگان ترقی۔ و از خوشخوئی باہمسران انتشار
 لیاقت و از مروت بازیردستان نیکنامی در
 کمال سہولت حاصل گردد۔

- ۹۔ در سخن گفتن سخت گوئی مکن و بگوئی که
 از سخت گوئی هیچکس صحبت ترا نخواهد و با تو الفت نگیرد۔
- ۱۰۔ کسی که در منصب یا در علم یا در سن از تو بزرگتر اند
 محترم دار تا کسی که از تو کمتر اند ترا محترم دارند۔
- ۱۱۔ اطاعت سلاطین و امر لازم دان که اگر ایشان بشد
 مردم قصد جان و عرض و مال یکدیگر کنند۔
- ۱۲۔ در هر دیارے که باشی مخالفت قوانین ملکه آن
 عملی مکن تا بعقوبات گرفتار نشوی۔
- ۱۳۔ کارے و سخنے را که نفع دنیا و آخرت در آن
 نباشد مکن و مگوئی که زیانش بتورسد۔
- ۱۴۔ اگر کسی را بدبخت و بیچاره بینی بروی خود
 خند

ۛ خدایتعالیٰ قادرست کہ ترانیر مثل او کند۔

۱۵- بر هر کس برسی سلام کن و اگر بتو سخن گوید با ادب
و تواضع جواب بگو تا همه کس ترا دوست دارند.

۱۶۔ باکسانے مصاحبت کن کہ بزرگان ایشان را نیکو
می گویند۔ و از کسان اجلات برکنار باش تا تو مثل
ایشان نباشی۔

۱۷- چون کسی را محتاج بینی هر قدر توانی در اعانت باو
مضایقه کن تا دیگران در وقت احتیاج بتو اعانت کنند -

۱۸۔ بدی ہیچکس راوزز و ہیچکس گورے کہ اگر
دشمن ست بانکس برساند و اگر دوست دحق
شاید گمان شود

۱۹- از دروغ گفتن احتراز کن چون کسی این خصلت
در تو داند سخن راست نیز از تو باور نکند۔

۲۰- کسی که عیب دیگرے را بتومی گوید از دور باش
که عیب ترا نیز بد گیران گوید۔

۲۱- در وقت غضب عقل انسانی مختل می شود خود را
در انحال از همه کار منزول دار و کارے را که باید
کرد بعد از تسکین غضب کن۔

۲۲- خدا بیغالی همه چیز را برے نظام عالم آفریده است که
یک بے دیگرے قائم نباشد تو نیز یکے از انسانی اگر بیک
نشینی سنگ و گل از تو برتر باشد که بکار عمارت می آید۔

۲۳- تحصیل علم و کمال را از همه چیز گرامی تر شمار زیرا که همه

چیز بسبب آنها میسر شود - +

۲۴- نیکوئی در حق کسے ممکن که در صد و بدی بدیگران باشد

همانا نیکوئی در حق بدان بدی در باره نیکوان است -

۲۵- اگر بدی از کسے بینی در کتمان آن بکوشش که

خدا یتعالی عیب ترا پویشاند -

۲۶- هر سخن را بجز دشمنیدن باور ممکن بحتمل که کونینده

شخص دار و دویا حقیقت آن را خود نفهمیده است پس

آن سخن را از جا بایست و دیگر نیز تحقیق کن -

۲۷- شوخی و هزل را شعار خود مکن زیرا که در نظر با خفیف نمائی -

۲۸- چون بمصیبتی درافتی تو کل و تحمل کن تلف شده را

دریغ پسندیدنی بسبب اضطراب از تدبیر آینده تیر غافل باشی -

۲۹- اظهار مصیبت خود نزد کسان ممکن که اگر دشمن اند
 بسبب شهادت از دیدار قوت ایشان گردد و اگر بیگانه اند
 در نظر ایشان بقدر باشی و اگر دوستند موجب ملال ایشان
 و تجدید مصیبت تو شود.

۳۰- بتواضع و مهربانی دشمن اعتماد مکن مگر آنکه ترافریب
 میدهد و یا اگر ضعیف است انتظار وقت را وصت دارد
 بر تو و اضتهای دشمن تکیه کردن ابلهی است
 پای بوسیل از پافکنند دیوار را

۳۱- در هر پایه و مرتبه که هستی اندازه قدر خود را بدان
 و خود را نه کمتر گیر نه بالاتر شمار.



نظم

عدل

نمبر ۱

۱ نیست پوشیده بر ذکی و غبی	بعد حمد خالق و درود نبی
۲ راحت رنج ویدگان جهان	که ظل اللست بادشهان
۳ ز آفتاب حوادث اند پناه	سا بنان ساخته ز چتر سیاه
۴ ظلش از نور مهر شالمتر	چتر شان مختصر به پیش نظر
۵ اثر عدل و ظلم ایشان است	ملک اگر جمع اگر پیشان است
۶ خانه ملک را قوی بنیاد	عدل ایشان کند بدانش و داد
۷ خلق را بر کند ز نینج و زین	ظلم ایشان بکین نو و کین
۸ ملکات خدا بعدل شتاب	ملک کشت است عدل بر پیر

در صفت عدل

- | | | | |
|----|-------------------------------|----|----------------------------|
| ۱ | چسیت عدل آنکه بگذری نفع و ضرر | ۱ | نکمی از طریق شرع عدول |
| ۲ | شرع را نصب عین خود سازی | ۲ | چشم بر غیر آن ننید ازی |
| ۳ | چون گماری بکار اندیشه | ۳ | شیوه راستی کنی پیشه |
| ۴ | اول آنرا بشرع سازی است | ۴ | آنکه آری بجای بے کم و کاست |
| ۵ | ز آنکه میزان معدلت شرع است | ۵ | شرع صلاست غیر آن فرج است |
| ۶ | هر چه نبود بوقت آن میزان | ۶ | عدل نامش نه که ظلم است آن |
| ۷ | هر گرا دل بعدل شد مائل | ۷ | طمع از مال حسیق گو بگسل |
| ۸ | طمع و عدل آتش و آبند | ۸ | هر دو یکجا قرار کے یابند |
| ۹ | چون بگوید طمع در مسکن | ۹ | عدل بیرون گیرد از رون |
| ۱۰ | از طمع چون بود گداز انگ | ۱۰ | که سز شاه را بان آنگ |

صفت باشد ز شاه فرخ فر ۱۱ ظلم جوئی پے ز روزیور

نمبر ۳ پند دادن مامون با فرزند خویش

با پسر گفت یک شبے مامون ۱ کالے در اقبال و نخت و افرون

چون رسد نویت خلافت تو ۲ حرص دنیا مباد آفت تو

ہر کرا از خلیفگی خدایے ۳ تشوہ نفس بد قریبے

سیر مشکل شود از ان زرویم ۴ کہ شد کہ زیوہ کہہ ز تیمم

نمبر ۴ در منع ظلم

مکن کہ آہ فقیرے شبے برون تازد ۱ ہزار ہچو تو از خانمان بر اندازد

ز تیر آہ یتیمان مگر نمی ترسی ۲ ز سوز سینہ پیرے کہ ناوک اندازد

سحر نامی از ان نالہ سحر گاہی ۳ کہہ کہ کوہ ز نذر و زنیے در ان ساف

بوقت نیم شبے کہ بگوید ای اللہ ۴ تعان و نالہ بعرض و ملائک اندازد

هزار جوشن فولاد اگر پوشی تو ۵	زاه گرم فقیرے چومو مگدازد
مستازر سر مظلوم ساکن ای ظالم ۶	که دست قتنه ایام بر سر ت تازد
اگر بخل کن دستاںل تمیدہ ۷	جزا دہندہ ترا در بنم اندازد

نمبر ۱ تحریض بر طلب ادب

مایہ دولت ابد ادب است ۱	پایہ رفعت خرد ادب است
جزا ادب نیست در دل ابدال ۲	جزا ادب نیست در لب اہل کمال
چیت ادب دابندگی دادن ۳	بر خدا و خداے استاؤن
قول و فعل و شنیدن و دیدن ۴	بموازین شرع سنجیدن
باحق و خلق و شیخ و یار و رفیق ۵	رہ سپردن بمقتضای طریق
حرکات جوارح و اعضا ۶	راست کردن بحکم دین خدا
خطرات خواطر و اوہام ۷	پاک کردن ز شوب نفس تمام

۸	از غلور دور بودن و تقصیر
---	--------------------------

۹	نه با اقراط بیچ استودن و نه به تفریط بیچ فرسودن
---	---

نمبر ۶	رباعی در صفت ادب
--------	------------------

۱	از بی ادبی کس بجای نرسد
---	-------------------------

۲	سر رشته ملک بادشاهی است
---	-------------------------

۳	تا بحیثیت که جز به بادشاهی نرسد
---	---------------------------------

فصلت علم

۱	گر قیمت علم خواهی از دانا پرس
---	-------------------------------

۲	وزیر تو آفتاب از دنیا پرس
---	---------------------------

۳	نادان چه شناسد که چه جوهر علم است
---	-----------------------------------

نمبر ۷	علم را عمل ضروری است
--------	----------------------

۱	بسیاری علم فائده نیست
---	-----------------------

۲	هرگاه که در عمل نیاری
---	-----------------------

۳	چون بر تکشی بروی دشمن
---	-----------------------

۴	بیکار همسزار تیغ داری
---	-----------------------

نمبر ۹ در منع صحبت نا اهل

صد سال اگر در آتش محل بود ۱ آن آتش سوزنده مر آهل بود
یا مردم نا اهل مباد صحبت ۲ اگر بزرگ تر صحبت نا اهل بود

نمبر ۱۰ در احترام از صحبت بد

در طایفه بدی یک تن ۱ تاثیر کند بجهل اصحاب
یک ذره نجاست از ره شرع ۲ ناپاک کند هزار من آب

نمبر ۱۱ ایضا

صحبت بد بسیار نیکان ۱ شورش و فتنه و فغان دارد
سگ دیوانه اگر چه می تگرزد ۲ بوسه او مدم در آریان دارد

نمبر ۱۲ مدح هفتشین نیک مذمت هفتشین بد

هفتشینی که لطیف و کامل است ۱ راحت روح است و آرام دل است

۱۰ آنکه نادانی غفلت و صفت است ۲ صحبتش مانند زهر قاتل است

نمبر ۱۳ گفتار در بیان این معنی که تربیت بدان پیوسته است

۱ هیچ صفت نگویند اند کرد ۲ آنکه بدگم باشد

چون بود اصل جوهر قابل ۲ تربیت را در و اثر باشد

سگ بد ریای هفتگانه بشو ۳ چونکه ترشد پلید تر باشد

خویشاگرش بکند برند ۴ چون بیاید هنوز خراب باشد

نمبر ۱۴ احترام از عجب و خود بینی

عیب است بزرگ بر کشیدن خود را ۱ و جمله خلق بر گردیدن خود را

از مردم یک دیده بیا یاد موخت ۲ دیدن همه کس را و ندیدن خود را

۱۵ در منع عیب بینی

اندر ره حق تصرف آغاز کن ۱ چشم بد خود و عیب کس باز مکن

سر دل هر بنده خدامی داند ۲ خود را تو درین میانہ انباز کن

نمبر ۱۶ در منع تکبر و خود بینی گوید

در هیچکس بچشم حقارت نظر کن ۱ تا در تو با هم بدیده تحقیق نگرند

زیرا که هر چه هست در پیش بادشاه ۲ چون نیک بگری زیکی صلح اند

تقصیل سینه این هر دو جنبست ۳ در خود و خواجمن همه با هم برابرند

نمبر ۱۷ صفت تواضع و مذمت تکبر

اے علم کبر برافراخته ۱ تاج تواضع ز سر انداخته

بهر که ازین تاج تشبهره ور ۲ یہ کہ نیابند ز خاکش اثر

خاک ره مردم آزاده باش ۳ بر صفت خاک ره افتاده باش

خاک صفت راه تواضع گیر ۴ خاکی و از خاک نیاید برین

سجده کہ پاک دلان گشته خاک ۵ ز آنکہ شدہ در ره مردان پاک

حسد

نمبر ۱۸

۱	اے زحسد باہمہ عالم بھنگ	۱	زین عمل بدہمہ عالم بھنگ
۲	نیت زرتج حسد امید ز نیت	۲	و اے بجان تو علاج تو چیت
۳	ویدہ انصاف ز تو خار دوز	۳	چشم ہنر بین ز تو مسار دوز
۴	پیشہ تو عیب ہنر پیشہ کان	۴	عیب شمار ہنر اندیشگان
۵	عیب کئی مہر ہنر کیش را	۵	تا بنامانی ہنر خویش را
۶	بد کن از گردش گردان ہنس	۶	زود مکافات کند زان ہنس
۷	ہر کہ درین مضرعہ شد دانہ کار	۷	آرد از ان دانہ ہمان دانہ بار
۸	ہر کہ بدی کرد بحسب نزد تدید	۸	کرد کہ یک بد کہ یکے صد نہ دید

حرص

نمبر ۱۹

۱	اے ز دل مہر دل تنگ تر	۱	حرص تو از کوہ گران سنگ تر
---	-----------------------	---	---------------------------

۲	گورنه این دهن باز چیست	۲	مورنه این کمر آری چیست
۳	لقمه طلب بود از آن ریختند	۳	گور که خاکش بدین ریختند
۴	بیه که خورد لقمه بلب گور ازو	۴	آنکه نشد حرص و طمع دور ازو
۵	زهر خود و سهری هر خوان مخور	۵	نان سیر خوان لیماں مخور

در صفت قناعت

نمیز ۲۰

۱	وز شاخ برهنه سایه داری مطلب	۱	دل تو بهیچ خلق یاری مطلب
۲	باغرت خود باز و خواری مطلب	۲	عزت ز قناعت و خواری مطلب

در صفت خاموشی

نمیز ۳۱

۱	به از خاموشی نیست پیرایه	۱	ترا نامه باشد گران مایه
۲	چرا مستمع را جگر می خوری	۲	نداری زبان سخن گسری
۳	مسوزان دل حکمت اندیش را	۳	بگفتار ضائع مکن خویش را

در صفت راستی

نمبر ۲۲

راستی خویش نهان کس نکرد ۱ بر سخن راست زیان کس نکرد
 راستی آور که شوی رستگار ۲ راستی از تو تطف از کردگار
 چون سخن راست تو آری بجای ۳ نامر گفتار تو باشد خدا

در شکر

نمبر ۲۳

فرض بود بر همه شکر و سپاس ۱ شکر و سپاس نه بحد قیاس
 شکر و سپاس که خدا را سزد ۲ خالق ما را زق ما را سزد

نمبر ۲۴ اشعار متفرق متضمن نصائح سودمند

دانش آموزان را در هر هوا دولت ۱ ز آنکه هر کس بقدر دانش خود قیمت
 به تامل دم مزین اول بداند نشیمن ۲ تا نیندیشد بدل و آییناید در سخن
 مرد و پنهان است در زیر زبان خویش ۳ قیمت و قدرش ندانی تا نیناید در سخن

- | | | | |
|----|--|----|--|
| ۴ | کردل تاوان نبود متابیع قول از زبان | ۴ | از زبان خود میفتاد کدام اندر زبان |
| ۵ | در سخن نیکو تا مل کن سخن گورامین | ۵ | کز فقیران در وجود آید سخنان گزین |
| ۶ | هر که خوش گفتار باشد بیشتر خلق و جهان | ۶ | چون برادر شفق اندازد و یار مهربان |
| ۷ | در جهان هر کس که نیکی میکند یا خاص و عام | ۷ | مردم آزاد باشند از دل و جانش غلام |
| ۸ | هر چه گرد آرد بخیل بے خرد از نه کنار | ۸ | یا تلف گردد بغارت یار و میراث خوار |
| ۹ | بخل و نیکوئی نگوید مجتمع در هیچ باب | ۹ | در سخاوت کوش اگر خواهی تمتع از حیات |
| ۱۰ | در طبیعت گر کنی افغان شور و اضطراب | ۱۰ | محنت افروزد گرد و دود و محروم بانی از ثواب |
| ۱۱ | چون سنگ بر مراد خود نمی یابد طعنه | ۱۱ | ای خرد پرویز بیداد و تعدی در گذر |
| ۱۲ | تندرستی گریه خواهی ز کم خوردن طلب | ۱۲ | در قناعت کوش و کم خواری و کم خواری طلب |
| ۱۳ | لائیق جاه و بزرگی نیست مرد بے ادب | ۱۳ | ای خردمند از ادب سرمایه دولت طلب |
| ۱۴ | با وجود حرص نتوان نور بودن از حرام | ۱۴ | ببخش حرص از کین یابی سعادت بر |

عوی راحت دین عالم کی راسید ۱۵ کو بکلی بگڈ رواز کینہ و بغض و حسد
 اگر بھی خواہی کہ شناسی خطار از صواب ۱۶ مشورت بر در ہمہ کارے نیز شیخ و شہنا
 از مروت دور ماند اور کہ عادت شد دروغ ۱۷ راست از چہرہ دولت نما نہ می فروغ
 هیچ در دے نیست مردم را نادانی تبر ۱۸ مرد را دانش غیر دوسوے سعادت را بہر
 مرد را بہر حرام و حرام خوار و زار ۱۹ هیچ بیماری نسا زد چو کم عقلی نزار
 رحمت حق بر خردمند کہ قدر خود شناخت ۲۰ و نظریں خود گشت و پایہ حرمت نہایت
 در میان مردمان نبود نصیحت سو مند ۲۱ لیکن خلوت نصیحت خوشگوار آید چو قند
 مرد چون عقلش بیفزاید بکاہد در سخن ۲۲ تا نیاید فرصت گفتار کشاید دہن
 در بلا جز نصیر کردن نیست تدبیرے دگر ۲۳ کہ شکیبائی بود زاری بے دشوار تر
 بہر کہ پنهان دشمنست در برابر دوستدار ۲۴ بدترین دشمنان است ای یزدگ نامدار
 کہ را اگر کہ نسبت کند عیبے کہیک ۲۵ منع کن نہ در آن عنیت شدی باو شکیک

۳۷	تا ز دل خست نیابد زبانش نگذرد	۳۷	خود در دل نگذار و دلم امل خرد
۳۸	شکر میکن تا نگر و نعمت باقی نفور	۳۸	چون نیابی نعمتی اندک مشو صید غرور
۳۹	شکر این نعمت که داد ایر و زایر و بی ظفر	۳۹	چون ظامریابی بدشمن از گناہش درگذر
۴۰	پند گیر و نیک بخت بپوشند از پند غیر	۴۰	هر که تنگ از پند دانست در کجای خیر
۴۱	زین جهان چون مصلیان روز حساب از نوحان	۴۱	می شناید سوی روشنی بخیل بد گمان
۴۲	پیش مردم عیبهای زشت او پیدا کند	۴۲	بر بریدی عادت کن بد مردم را رسوا کند
۴۳	زان همی جویند حکمت مومنان حق پرست	۴۳	حکمت و ایمان خمر شد بهم روز است
۴۴	اگر ادب داری چه حاجت که بری نامرب	۴۴	از تنب هرگز نیاید کس بزگی بے ادب
۴۵	با تو گفتم گفتی والله اعلم بالصواب	۴۵	اگر علوقد رخواهی از دیانت مومتاب

حصه دل تمام شد

Perle Librarian

of the Fifth Cup of
more solid

اعلان

1590

حق تالیف این کتاب حسب قوانین سرکاری با اختیار مولف
است کس را نباید که اراده طبع این کتاب کند یا بشرح و ترجمه
اش پردازد مبادا بامید سود در میان افتد کس که خواهان
این کتاب باشد از مشهر بطلبد

جلال الدین احمد مطبع انوار احمدی واقع الآباد
تھ